

شاهنامه فردوسی

ابوالقاسم فردوسی

بر اساس نسخه مسکو



فهرست مطالب

<p>۱۵۶ رزم کاوس با شاه هاموران.....</p> <p>۱۷۴ سهراب.....</p> <p>۲۰۳ داستان سیاوش.....</p> <p>۳۰۷ کیخسرو.....</p> <p>۳۰۷ پادشاهی کیخسرو شصت سال بود.....</p> <p>۳۱۷ گفتار اندر داستان فرود سیاوش.....</p> <p>۳۵۲ داستان کاموس کشانی.....</p> <p>۳۹۳ داستان خاقان چین.....</p> <p>۴۳۲ داستان آکوان دیو.....</p> <p>۴۳۸ داستان بیژن و منیژه.....</p> <p>۴۷۳ داستان دوازده رخ.....</p> <p>۶۲۵ پادشاهی لهراسپ.....</p> <p>۶۵۱ پادشاهی گشتاسپ صد و بیست سال بود.....</p> <p>۶۵۱ به خواب دیدن فردوسی دقیقی را.....</p> <p>۶۵۱ سخن دقیقی.....</p> <p>۶۸۰ سخن فردوسی.....</p> <p>۶۹۴ داستان هفتخوان اسفندیار.....</p> <p>۵۴۱ جنگ بزرگ کی خسرو با افراسیاب.....</p> <p>۷۱۷ داستان رستم و اسفندیار.....</p> <p>۷۶۴ داستان رستم و شَغاد.....</p> <p>..... پادشاهی بهمن اسفندیار صد و دوازده سال بود.....</p> <p>۷۷۵ پادشاهی همای چهرزاد سی و دو سال بود.....</p> <p>۷۸۰ پادشاهی داراب دوازده سال بود.....</p> <p>۷۸۹ پادشاهی دارای چهارده سال بود.....</p>	<p>مقدمهٔ بدیع الزمان فروزانفر..... یازده</p> <p>آغاز کتاب..... ۱</p> <p>ستایش خرد..... ۱</p> <p>گفتار اندر آفرینش عالم..... ۲</p> <p>گفتار اندر آفرینش مردم..... ۲</p> <p>گفتار اندر آفرینش آفتاب..... ۳</p> <p>در آفرینش ماه..... ۳</p> <p>گفتار اندر ستایش پیغمبر..... ۳</p> <p>گفتار اندر فراهم آوردن کتاب..... ۴</p> <p>داستان دقیقی شاعر..... ۵</p> <p>بنیاد نهادن کتاب..... ۵</p> <p>در داستان ابومنصور..... ۶</p> <p>ستایش سلطان محمود..... ۶</p> <p>کیومرث..... ۷</p> <p>هوشنگ..... ۹</p> <p>طهمورث..... ۱۱</p> <p>جمشید..... ۱۲</p> <p>ضحاک..... ۱۷</p> <p>فریدون..... ۳۱</p> <p>منوچهر..... ۵۶</p> <p>پادشاهی نوذر..... ۱۰۲</p> <p>پادشاهی زو طهماسب..... ۱۱۸</p> <p>پادشاهی گرشاسب..... ۱۱۹</p> <p>کیقباد..... ۱۲۵</p> <p>پادشاهی کی کاوس و رفتن او به مازندران..... ۱۳۰</p>
---	--

سال بود.....	۱۰۴۶	پادشاهی اسکندر.....	۸۰۶
داستان نوش‌زاد با کسری.....	۱۰۶۶	پادشاهی اشکانیان.....	۸۶۰
داستان بوزرجمهر.....	۱۰۷۲	پادشاهی اردشیر.....	۸۸۲
داستان مهبود با زروان.....	۱۰۸۸	پادشاهی شاپور پسر اردشیر سی و یک سال بود.....	۹۰۲
رزم خاقان چین با هیتالیان.....	۱۰۹۳	پادشاهی اورمزد.....	۹۰۴
داستان در نهادن شطرنج.....	۱۱۱۷	پادشاهی بهرام اورمزد.....	۹۰۷
داستان طلخند و گو.....	۱۱۲۲	پادشاهی بهرام نوزده سال بود.....	۹۰۸
داستان کلیله و دمنه.....	۱۱۳۷	پادشاهی بهرام بهرامیان.....	۹۰۹
داستان کسری با بوزرجمهر.....	۱۱۴۰	پادشاهی نرسی بهرام.....	۹۱۰
نامه کسری به هرمزد.....	۱۱۵۰	پادشاهی اورمزد نرسی.....	۹۱۰
سخن پرسیدن موبد از کسری.....	۱۱۵۲	پادشاهی شاپور ذوالاکتاف.....	۹۱۱
وفات یافتن قیصر روم و رزم کسری		پادشاهی اردشیر نکوکار.....	۹۳۰
.....	۱۱۵۷	پادشاهی شاپور سوم.....	۹۳۱
پادشاهی هرمزد دوازده سال بود.....	۱۱۶۸	پادشاهی بهرام شاپور.....	۹۳۲
پادشاهی خسرو پرویز.....	۱۲۱۹	پادشاهی یزدگرد بزه‌گر.....	۹۳۳
گفتار اندر داستان خسرو و شیرین.....	۱۳۱۳	پادشاهی بهرام گور.....	۹۵۲
پادشاهی شیرویه.....	۱۳۳۳	پادشاهی یزدگرد هجده سال بود.....	۱۰۲۵
پادشاهی اردشیر شیروی.....	۱۳۵۰	پادشاهی هرمز یک سال بود.....	۱۰۲۶
پادشاهی فرابین.....	۱۳۵۱	پادشاهی پیروز بیست و هفت سال بود.....	۱۰۲۶
پادشاهی پوران دخت.....	۱۳۵۲	پادشاهی بلاش پیروز چهار سال بود.....	۱۰۳۰
پادشاهی آرم دخت.....	۱۳۵۳	پادشاهی قباد چهل و سه سال بود.....	۱۰۳۵
پادشاهی فرخ زاد.....	۱۳۵۴	داستان مزدک با قباد.....	۱۰۴۱
پادشاهی یزدگرد.....	۱۳۵۴	پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت	

مقدمه

ابوالقاسم فردوسی

کنیه و تخلص او به اتفاق ارباب تذکره مسلم است. کلمه فردوسی در ابیات شاهنامه و هجونا مه هر دو رسیده. در وجه تسمیه او به فردوسی اقوالی که نقل شده چندان قابل اعتماد نیست. بعضی گفته اند که او را به مناسبت باغ فردوس، فردوسی گفته اند و بعضی می گویند، چنان که در دیباچه های شاهنامه نیز این مسئله وارد شده که چون فردوسی قصه رستم و اسفندیار بر محمود خواند گفت الله درک یا فردوسی که مجلس ما را فردوسی برین ساختی. ولی از همین روایت استنباط می شود که او پیش از این قضیه به فردوسی موسوم بوده و گرنه محمود نمی توانست بگوید یا فردوسی و ناچار این خطاب، سابقه می خواهد.

اسم پدر فردوسی نیز محل اختلاف است. بعضی علی و بعضی اسحق بن شرفشاه و عده ای احمد بن فرخ ضبط کرده اند. مولد فردوسی نیز مشکوک است. دولت شاه سمرقندی می گوید او در قریه رزان از فرای طوس متولد گردیده. صاحب چهار مقاله می گوید او در ناحیه باژ متولد شده و گویا اصح اقوال قول صاحب چهار مقاله باشد. این قدر مسلم است که فردوسی در ناحیه طاببران یا طبران (طبران در کتب قدیم توران ضبط شده) متولد شده (طوس دو قسمت می شده یک ناحیه آن را نوغان و دیگری را طاببران می گفتند). از منشأ فردوسی و طرز زندگانی او در اوایل عمر نیز اطلاعی صحیح در دست نیست. به طوری که از ابیات فردوسی برمی آید در جوانی دارای مال و مکنت کافی بوده، به تدریج آن اموال را از دست داده و تهی دستی او نیرو گرفته است:

الا ای برآورده چرخ بلند چه داری به پیری مرا مستمند

چو بودم جوان برترم داشتی به پیری مرا خوار بگذاشتی

و در ابتدای کتاب رستم و اسپندیار به تنگدستی خود اشاره کرده گوید:

دَرَم دارد و نُقل و نان و نَبید سر گوسفندی تواند برید

مرا نیست این خرم آن را که هست ببخشای بر مردم تنگ دست

صاحب چهار مقاله نیز به مکنت و دارایی او اشاره کرده و گوید، او از دخل ضیاع خود از

اقران بی نیاز بود.

در این که فردوسی کتاب شاهنامه را به امید پاداش بزرگ و جایزه گرانبهایی شروع کرده

هیچ شبهه‌ای نیست. گذشته از این که صاحب چهار مقاله می‌گوید او توقع داشت که محمود بدو عطایی بخشد تا جهاز دختر خود را فراهم کند. در ابیات فردوسی به این معنی اشاراتی موجود است از قبیل:

سی و پنج سال از سرای سپنج بسی رنج بردم به امید گنج
که تا روز پیری مرا بر دهد مرا تخت و دینار و افسر دهد

فردوسی به حسب اشعار خود در قطعۀ معروف:

بسی رنج بردم بسی نامه خواندم ز گفتار تازی و از پهلوانی
از همان آغاز حال به تحصیل مشغول بوده و به خواندن داستان‌ها و پیدا کردن آنها همت می‌گماشته، و بالاخره شور ملی، او را به گفتن شاهنامه که از دیرباز منظور شعرای متقدمین بود و انجام نمی‌یافت و ادا کرد.

در باب شروع و ختم شاهنامه و سبب آن اقوال مختلفی است. این که می‌گویند سلطان محمود از او خواهش کرد تا شاهنامه را منظوم کند، سهو و غلط است؛ زیرا به نص فردوسی، شاهنامه در سال ۴۰۰ انجام یافت و به اختلاف روایات ۲۵ یا ۳۰ یا ۳۵ سال در نظم آن روزگار برده و چون مدت سی سال بیش‌تر تکرار یافته گویا مابقی تاریخ تقریبی باشد یا الحاقی؛ و بنابراین می‌بایست فردوسی در سال ۳۶۵ یا ۳۷۰ یا ۳۷۵ به نظم شاهنامه شروع کرده باشد و در این مدت سلطان محمود نام سلطانی نداشته و نیز پدرش سبکتکین چندان معروف نبوده از طرف دیگر اگر هم فرض کنیم که تاریخ ۴۰۰ صحیح نباشد، باز هم درست نیست. زیرا فردوسی در سال ۴۱۱ یا ۴۱۶ وفات یافته و قبل از وفات مدتی متواری و فراری در طبرستان و سایر نقاط بوده و پس از آن تا روز وفات، در طوس اقامت داشت و محمود غزنوی در سال ۳۸۹ به سلطنت خراسان رسیده و نتوان گفت که فردوسی به امر او شروع کرده، زیرا این مدت بر ۲۵ سال و دو تاریخ دیگر ابداً تطبیق نمی‌شود. به طوری که از ابتدای شاهنامه برمی‌آید معلوم می‌شود که فردوسی پس از وفات دقیقی در صدد نظم شاهنامه برآمده می‌گوید:

دل روشن من چو برگشت از اوی سوی تخت شاه جهان کرد روی
که این نامه را دست بیش آورم ز دفتر به گفتار خویش آورم

اگر مقصود از دفتر، شاهنامه ابو منصور باشد، لازم می‌آید که فردوسی پس از انجام زندگانی دقیقی، در صدد نظم شاهنامه برآمده باشد و ممکن است که، قبل از شروع مستقیم به نظم شاهنامه و به دست آوردن شاهنامه ابو منصور، حکایاتی را از افواه مردم گرفته و نظم کرده باشد. چنان که در ابتدای داستان هرمز می‌گوید:

یکی پیر بُد مرزبان هری پسندیده و دیده از هر دری
جهان‌دیده و نام او بود ماخ سخن دان و با برگ و با برز و شاخ
بپرسیدمش تا چه دارد به یاد ز هرمز که بنشست بر تخت داد

که از کلمه پیرسیدمش صریحاً استفاده می‌شود که فردوسی قصه هرمز را از ماخ دهان به

دهان شنیده و نقل کرده است و بنابراین ما بین این که فردوسی قبل از وفات دقیقی به نظم داستان‌های شاهنامه مشغول بوده و بعد از کشته شدن دقیقی، به نظم داستان‌های شاهنامه مشغول بوده و بعد از کشته شدن دقیقی، به خیال به دست آوردن شاهنامه بزرگ ابومنصوری برآمده، توافق حاصل می‌شود و مسلم است که فردوسی قبل از آنکه نزد محمود برود به نظم کردن شاهنامه ابومنصوری مشغول شده و در سال ۳۸۴ یک نسخه از آن را به انجام رسانیده. چنان‌که در اواخر بعضی از شاهنامه‌ها تاریخ اختتام شاهنامه بدین طریق رسیده که:

ز هجرت شده سیصد از روزگار چو هشتاد و چار از برش بر شمار
و در یکی از نسخ این طور آمده:

گذشته از آن سال سیصد شمار بر او برفزون بود هشتاد و چار
و نیز در ترجمه‌البنادری فتح بن علی بن محمد اصفهانی که شاهنامه را ما بین سال ۶۲۰ و ۶۲۴ به عربی ترجمه کرده، تاریخ ختم شاهنامه سال ۳۸۴ ضبط شده است. در این مدت یکی از دهقان زادگان طوس که بنا به سرلوحه شاهنامه اسم او منصور یا ابومنصور بن محمد بوده، فردوسی را نگاهداری می‌کرده گوید:

بدین نامه چون دست بردم فراز	یکی مهتری بود گردن‌فراز
جوان بود و از گوهر پهلوان	خردمند و بیدار و روشن‌روان
خداوند رأی و خداوند شرم	سخن گفتن خوب و آوای نرم
مرا گفت کز من چه آید همی	که جانم سخت برگراید همی
به چیزی که باشد مرا دسترس	بکوشم نیازت نیارم به کس
همی داشتم چون یکی تازه سیب	که از باد ناید به من برنهیب

ولی این آزاد مرد مدتی دراز باقی نمانده و کشته گشته یا وفات یافته و پس از این حیی بن قتیبه فردوسی را نگاهداری کرده و از تأدیه خراج معاف داشته است. خود فردوسی در تشکر از عنایات حیی می‌گوید:

حیی قتیبه است از آزادگان	که از من نخواهد سخن رایگان
از اویم خور و پوشش و سیم و زر	بدو یافتم جنبش و پا و پر
نیم آگه از اصل و فرع خراج	همی غلطم اندر میان دواج

و در ابتدای سلطنت بهرام گور گوید و گویا در این ابیات به قحطی واقع در سال ۴۰۱ اشاره می‌کند. از این ابیات استفاده می‌شود که دادن خراج برای فردوسی بسیار مشکل بود:

برآمد یکی ابر و شد تیره ماه	همی شیر بارید از ابر سیاه
نه دریا پدیدار و نه دشت و راغ	نبینم همی در هوا پر زاغ
حواصل فشاند همی هر زمان	چه سازد همی این بلند آسمان
نماندم نمکسود و هیزم نه جو	نه چیزی پدید است تا جو درو
بدین تیرگی روز و هول خراج	زمین گشته از برف چون گوی عاج

من اندر چنین روز و چندین نیاز به اندیشه درگشته فکرم دراز
همه کارها شد سراندر نشیب مگر دست گیرد حیی قتیب
در سال ۴۰۱ قحطی سختی در نیشابور و کلیه اطراف خراسان پیدا شد که مردم بکدیگر
را می خوردند و بعضی از ترس نزدیک غروب عبور و مرور نمی کردند و سلطان محمود امر کرد
تا انبارهای دولتی را همه جاگشوده و به مردم دادند. گویا در همین قحطی و تفقد سلطان محمود
است که فردوسی می گوید:

گذشته ز شوال ده با چهار یکی آفرین باد بر شهریار
از این مژده دادند بهر خراج که فرمان بد از شاه با فرّ و تاج
که سالی خراجی نخواهد ز پیش ز دیندار و بیدار وز مرد کیش

چون این شاهنامه به انجام رسید فردوسی به عراق مسافرت کرد و در آنجا موفق وزیر
بهاءالدوله دیلمی را که ذکر او بیاید، ملاقات کرد و به خواهش او کتاب یوسف و زلیخا را منظوم
ساخت و مسلم نظم یوسف و زلیخا بعد از نظم شاهنامه و در حدود سال ۳۸۶ بوده است (در
قسمت آثار فردوسی در این زمینه بحث شده است)؛ زیرا فردوسی در آغاز یوسف و زلیخا از
داستان سرایی خود اظهار پشیمانی می کند و می گوید:

بدینگونه سودا بخندد خرد ز من این کجا کی پسندد خرد
که یک نیمه از عمر خود کم کنم جهانی پر از نام رستم کنم
و چون موفق پس از این تاریخ، گرفتار شده ناچار باید نظم یوسف و زلیخا در حدود
همین سال باشد.

شاهنامه کامل که امروز ما در دست داریم همان است که به نام محمود غزنوی انجام یافته
و تاریخ اختتام آن سال ۴۰۰ هجری است. این قول مشهور است ولی اشاراتی که در شاهنامه
موجود است می رساند که فردوسی بعد از سال ۴۰۰ نیز به نظم شاهنامه مشغول بوده، چنان که
اشاره به قحطی، بر همین مسئله دلیل است و راجع به شروع این شاهنامه از خود فردوسی
اشارات مختلفی رسیده از جمله می گوید:

بدانگه که بُد سال پنجاه و هشت جوان بودم و چون جوانی گذشت
خروشی شنیدم ز گیتی بلند که اندیشه شد پیر و من بی گزند
که ای نامداران و گردن کشان که جست از فریدون فرخ نشان
فریدون بیدار دل زنده شد زمین و زمان پیش او بنده شد

سال پنجاه و هشتم از عمر فردوسی بنا بر فرض این که او در وقت انجام شاهنامه ۷۶ ساله
بوده مطابق می شود با سال ۳۸۳ که محمود غزنوی بر حسب روایت عتبی به خراسان آمده و بر
فرض دیگر (یعنی ۳۸۹) مطابق است با سال جلوس محمود یعنی سال ۳۸۹ و در ابتدای شاهنامه
پس از آن که نصیحت دوست خود را که این نامه را به نام شاهان کند خوابی نقل می کند که سلطان
محمود را در خواب دیده و در آنجا می گوید: